بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 4 آبان 1395.

یکی از ادله ای که برای برائت به آن تمسک شده است اجماع است. مرحوم آخوند اینجا فرموده اند که ما اجماع منقول را فی الجمله معتبر می دانیم ولی اینجا چون اجماع مدرکی است و چون دلیل عقلی قبح عقاب بلا بیان هست و دلیل نقلی که به آن استدلال شده است و حالا مرحوم آخوند هم یک سری استدلالاتش را تام می داند بنابراین ممکن است به استناد اینها باشد که اجماع تعبدی نباشد. خب این اشکال مدرکی بودن همیشه آن پاسخ ما را دارد که مدرکی بودن شرط ثبوتی اجماع نیست. مدرکی نبودن شرط ثبوتی حجیت اجماع نیست. بله مدرکی نبودن گاهی اوقات شرط اثبات شرط اتصال اجماع به زمان معصوم هست. و جاهایی که از راهی ما بتوانیم اتصال اجماع را به زمان معصوم احراز کنیم، مدرکی بودن ولو قطعی هم باشد مضر نیست فضلا عن محتمل المدرکیه. خب حالا در ما نحن فیه حالا آیا این شرط احراز اتصال به زمان معصوم احراز شده است یا خیر؟ به نظر می رسد که مشکل باشد ما بتوانیم این احراز کنیم اتصال به زمان معصوم را. خیلی وقت ها علتی که ما با وجود مدرکی بودن احراز می کنیم اتصال به زمان معصوم را، یکی از دو نکته معمولا هست. یا به خاطر اینکه این بحث اصلا زمان معصوم مطرح بوده است و جزو مسائل مطرح بوده است در عامه، در لابه لای روایات مطرح بودن این مسئله را ما کشف می کنیم. خب این پیدا است که اصل طرح مسئله به خاطر این اجماع متأخر ایجاد نشده است از همان اول بده است. بنابراین ما می توانیم اتصال را احراز کنیم بگوییم اگر در زمان معصوم به شکل دیگری بود مثلا حتما به ما منتقل می شد و اجماع متأخر شکل نمی گرفت و از این بیانات را ضمیمه می کردیم و احراز اتصال می کردیم. قرائن خارجیه بر وجود مسئله در زمان معصوم هست.

یک جور دیگر این هست که مسئله به خاطر مورد ابتلاء بودن زیاد حتما باید مطرح می بود. قرینه خاص ندارد. فرض کنید که ما در مورد نماز بسیاری از احکامش چون هر روز مسلمان ها با آن سرو کار دارند حتما در موردش مطرح بوده است. خب فرض کنید خصوصیت بسیاری از احکام مربوط به نماز و روزه و امثال اینها همین حالت را دارد. اینکه در روزه مثلا جماع ممنوع است. این ولو اجماع مدرکی هم باشد ما می دانیم اینها مسائل مورد ابتلاء جامعه بوده است این جور نبوده است که در زمان معصوم اینها ممنوع نبوده است و بعدا ممنوعیت حاصل شده باشد. اکثر اجماعاتی که ما در اصول مسائل داریم اجماعات معتبر هم هست. اکثرا هم همین جور است و حجم عظیمی از فقه با اجماع ثابت می شود. که اینها قطع هم می آورد. نه تنها، حالا اجماع را به عنوان یک اماره ظنیه نمی خواهیم معتبر کنیم. قطع حاصل می کند و از بحث امارات هم خارج است.

این دو بیان، یعنی برای اینکه ما با وجود مدرک چه طور می توانیم احراز کنیم که در زمان معصوم بوده است.

سؤال: زمان معصوم مسئله مطرح بوده است یا اجماع بوده است

پاسخ: مسئله مطرح بوده است که بعد با مقدمات دیگر اجماع را اثبات می کند.

سؤال: یعنی مقدمات دیگر باید ضمیمه باشد

پاسخ: بله. یعنی بحث این است که خیلی وقت ها اجماع که مدرکی هست ما اصلا نمی دانیم این مطلب در زمان معصوم صورت مسئله اش وجود داشته باشد. خیلی وقت ها احتمال دارد اصلا طرح مسئله متأخر باشد. اما طرح مسئله در زمان معصوم را یا به جهت قرائن خارجیه یا به جهت طبیعت مسئله مورد بحث ما نتیجه می گیریم. خب اینجا هیچ یک از این دو بیان نمی آید. اولا من عجالتا اینکه این مسئله به عنوان یک مسئله مورد بحثی در زمان معصومین وجود داشته است و در میان اهل تسنن این بحث یک بحث جدی باشد که در، در کتب اصولی هست ولی در کتب اصولی متأخر. حالا بعد یک نکته ای در موردش عرض می کنم

سؤال: حاج آقا رو مبنای ... که ثابت شود که خیلی اجماع آن جوری که نمی خواهد کفایت می کند.

پاسخ: چرا می خواهد. اگر مختلف باشند چه؟ بعضی ها این جور می گویند بعضی ها آن جور. بله اجماع نمی خواهد ولی مشهوریت هم کافی است و شهرت قوی هم کافی است. ولی جایی که اختلافی هست و بعضی ها این قول می گویند و بعضی ها آن قول می گویند شما چه طوری می توانید تقریب را اثبات کنید؟ اگر شهرت قوی داشته باشیم، اجماع خصوصیت ندارد شهرت هم در مسلک تقریر حکم اجماع را دارد.

این جا اولا مسئله مطرح نیست. البته یک مسئله دیگری مطرح است که بعد عرض می کنم که آن ربطی به این مسئله ندارد. آن اینکه ما با قرائن خارجیه بفهمیم که این مسئله مطرح بوده است معلوم نیست. و مسئله هم انقدر مورد ابتلاء نیست چون در زمان معصوم با فحص نوعا مطلب معلوم می شده است. این جور نبوده است که این مشکل بیشتر مال زمان بعد از معصوم هست که فحص هم کنیم به واقع نمی رسیم. آن موقع ها با فحص به حکم واقع می رسند. تازه به حکم واقع هم نمی رسند ممکن است برایشان انسداد اینکه در جایی که واقع نمی رسید به ظن خودتان عمل کنید برایشان مسلم بوده است که بر فرض نرسیدن یقین به واقع نرسیدن ظنی معتبر است. به ظن خودشان عمل می کرده اند دیگر نوبت به اصل عملی نمی رسیده است صورتی که اصلا ظن هم حاصل نشود بخواهند به اصل عملی تمسک کنند اصلا هیچ ثابت نیست که یک شیء مبتلا به امثال اینها باشد بنابراین به خاطر همین ما نمی توانیم احراز کنیم که این مسئله در زمان معصوم علیه السلام بوده است. پس به نظر می رسد که اجماع در این جا به درد نمی خورد. البته یک بحثی اینجا علاوه بر این بحثی که مرحوم آخوند مطرح کرده اند مهم است مطرح کرده اند اینکه صغرویا اصلا اجماع هست یا نیست؟ این مسئله صرف نظر از بحث کبری اش، یک خاصیت های مهمی دارد در نحوه برداشت ما از روایات. خیلی وقت ها ممکن است اثر گذار باشد از روایاتی که در مسئله هست اگر این مسئله در زمان معصوم مطرح بوده است ممکن است بعضی از روایات را بگوییم ناظر به این مسئله است. در آن بحث روایت عبد الله بن اعین و اینها عرض می کردم بحثی که آنجاها خیلی وقت ها مطرح بوده است بحث برائت نیست بحث این است که آیا بحث کلامی که اگر خدا هیچ گونه بیانی برای خودش نیاورده باشد در نتیجه عبد هیچ قدرت بر شناخت خدا ندارد مکلّف به معرفت الله هست یا نیست. بحث لزوم معرفت الله با وجود عدم قدرت بر معرفت الله. این مسئله مثلا خیلی مورد بحث است. ما روایت های عبد الله بن اعین و اینها را خیلی وقت ها می گفتیم که مراد این است. اگر می گفتیم که ما لا یعلمون هم برداشته شده است به اعتبار این هست که چون ما لا یعلم لا یقدر است و عدم قدرت است و عدم قدرت برداشته شده است. این مسئله خب از کتب کلامی از مقالات الاسلامیین ما نقل اقوالی که از زراره، حشام بن حکم و امثال اینها در این مسئله اقوال لغو شده است. اگر اثبات شود که مسئله قبح عقاب بلا بیان و برائت و امثال اینها هم همان موقع مطرح بوده است ممکن است بعضی روایات ناظر به قبح عقاب بلا بیان باشد. خیلی شناخت اینکه مسئله آیا اجماعی هست یا نیست در فهم روایات مؤثر است یک. نکته دوم اینکه این کلامی که مرحوم آقای صدر مطرح می کنند که ایشان قبح عقاب بلا بیان را منکر هستند و قائل به حق الطاعه هستند اگر شخصی قائل به اجماع شود ممکن است بگوییم که ولو عقلا حق الطاعه وجود دارد، عقلا قائل به قبح عقاب بلا بیان هستند. قبح عقاب بلا بیان را به عنوان یک قاعده عقلایی با تقریر معصوم علیه السلام حجت شده است ما آن مطلب را بپذیریم.

یا به تعبیر آخر قاعده عقلایی که عرض می کنم این است مرحوم آقای صدر در بحث قبح عقاب بلا بیان، کما اینکه تفسیرش می آید ایشان می گوید که در موالی عرفیه قبح عقاب بلا بیان حاکم است. ولی در مولای حقیقی قبح عقاب بلا بیان نیست و مسلک حق الطاعه وجود دارد و آقایان که قبح عقاب بلا بیان را تصور کرده اند، خلط کرده اند بین دایره مولویت موالی عادی و دایره مولویت مولای حقیقی. خب ممکن است ما بگوییم اگر این خلط یک خلط عمومی باشد یعنی عقلا همان دایره مولویت مولا عادی را به دایره مولویت مولا حقیقی سرایت می دهند. خب بحث همان سیره عقلایی که ولو منشأ سیره عقلا یک امر خطئی باشد. با تقریر معصوم سیره عقلا حجت می شود. این اجماع صغرویا خیلی وقت ها در این بحث ها که آیا اصلا قاعده قبح عقاب بلا بیان واقعا عقلی است یا نیست. به عنوان یک قاعده عقلایی می شود آن را پذیرفت یا خیر. حالا قاعده عقلایی هم نباشد به عنوان یک قاعده متشرعیه آنها را می شود پذیرفت یا خیر. اینها خیلی مفید هست و نیاز به یک بررسی خیلی جامع دارد. متأسفانه در کلمات اصولیون نوعا بحث های تتبعی صورت نمی گیرد. بحث هایشان بر اساس یک تتبع محدودی، مرحوم شیخ یک مقداری باز تتبع می کند و مرحوم آخوند آن مقدار تتبعی هم که در کلام مرحوم شیخ هست را هم دیگر حذف می کند و فقط جنبه های قاعده ای اش را بحث می کند. در حالی که خیلی بحث مفیدی هست و نیاز به یک کار جدی دارد من نرسیدم آن کار را دنبال کنم. فقط یک نکته ای را اینجا ضمیمه کنم آن این است که یک موقع هایی که در خلاف شیخ طوسی نگاه می کردم خیلی جاها ایشان به احتیاط تمسک کرده است. و حاج آقا یک موقعی می فرمودند که مسلک مرحوم شیخ اینکه آیا برائتی است احتیاطی است روشن نیست. در چیزهای مختلف آدم می بیند که در یک مسئله دقیقا به برائت تمسک کرده است و در مشابه همان به احتیاط تمسک کرده است. اینکه آدم بررسی کند ببیند ضابطه تمسک به برائت چیست و کجا ها به احتیاط عمل می کنند و امثال اینها خیلی مفید است. یک نکته دیگر هم اینجا ضمیمه کنم آن این است که اگر ما اجماع را بررسی کردیم ممکن است قاعده قبح عقاب بلا بیان را ما به طور کلی قبول نداشته باشیم ولی مثلا در اجزاء عبادات بگوییم که قبح عقاب بلا بیان آقایان قائل هستند. در وجوبات ضمنیه و اجزاء و شرایط اینها مهم است که آیا در جایی که شک داریم که چیزی جزء عبادت هست یا نیست یا جزء اسباب تحقق یک معامله هست، اینجا جای برائت هست یا جای چیز هست. به هر حال نیازمند یک بررسی جامع از شیوه استدلالات علمای آن دوره هستیم. مهمترین کتاب های آن دوره شاید انتصار و ناصریات سید مرتضی باشد و خلاف شیخ طوسی باشد. در انتصار و ناصریات خیلی به برائت و احتیاط و اینها تمسک نشده است. من یادم نیست جایی به احتیاط ایشان تمسک کرده باشند یا نه. ولی در خلاف خیلی جاها شما می بینید که به احتیاط تمسک شده است. این ممکن است تمسک کردن های زیاد این آقایان به احتیاط نشانگر این باشد که بحث قبح عقاب بلا بیان خیلی جزو مسلمات و مرکوزات ذهنی اینها نیست. گاهی اوقات هم به نظرشان این است که باید احتیاط شود. به هر حال بررسی کامل کلام شیخ طوسی در خلاف به خصوص در این بحث مفید است. این یک نکته.

نکته دوم اینکه یک بحث قدیمی در اصول مطرح بوده است آن بحث ولو ربطی به بحث برائت ندارد ولی اولا مرتبط با برائت است یعنی بعضی از نکاتی که در آن بحث احیانا مطرح می شود نکاتی است که برای بحث برائت هم سودمند هست. ثانیا در لا به لای این بحث خیلی وقت ها ممکن است بح مربوط به برائت هم مطرح شود. آن بحث حذر و اباحه است. محصل بحث حذر و اباحه این است که ما اگر هیچ شریعتی وارد نشده بود اصلا. ما یک جایی شک داریم که مفسده ای وجود دارد یا خیر. عقل انسان در محتمل المفسده حکم به لزوم احتیاط می کند یا لزوم احتیاط نمی کند؟ این بحث بحثی است که غیر از بحث ما است. بحث ما این است که اگر واصل نشده باشد حکم شرعی، اصلا به عنوان یک حکم واقعی اصلا ربطی به حکم ظاهری در فرض عدم اصول ندارد. ولی بحضی از نکاتی که آن بحث ها دارد بحث اینکه مثلا اینجا دفع ضرر محتمل لازم هست و امثال اینها، این نکاتش در بحث ما هم می آید. استدلالاتی که در بحث حذر و اباحه هست، آن استدلالات می تواند به درد بخورد در بحث برائت ولو اینکه خود این بحث نیست. و در لا به لای این بحث حذر و اباحه هم اشاره به برائت شده است. من جمله بعضی از عبارت هایی که در این بحث تمسک شده است عبارتی است از شیخ طوسی که شیخ طوسی می گوید که ما در بحث حذر و اباحه قائل به توقف هستیم. هر چند شارع می تواند برائت جعل کرده باشد ولی بحث ما در قبل از حکم شارع هست. ما بخواهیم که ببینیم ذاتا عقل انسان چه حکمی می کند. از این جور بحث هایی که در لابه لای حذر و اباحه هست آن هم می توانیم در این بحث استفاده کنیم. بنابراین محور تحقیق، حالا من سایر کتاب ها ممکن است در لابه لایش مطالبی وجود داشته باشد ولی به نظرم این دو مبحث مهم است که اگر بخواهیم بررسی کنیم بحث حذر و اباحه در اصول و بحث استدلالات مرحوم شیخ طوسی در خلاف. این دو جا، جایی است که برای بررسی اینکه آیا قاعده برائت، قبح عقاب بلا بیان، و تمام مواردی که اینجا هست چه مقدار در ذهنیت علمای ما جا دارد این دو بحث سودمند است. حالا یک موقعی اگر فرصت کردیم این بحث ها را با دقت می بینیم. چون بحث خلاف سخت است. خیلی دشوار است و به این راحتی، بحث چیز هم بحث طولانی است حذر و اباحه. در واقع در لا به لای اینها باید از عبارت هایش یک چیز هایی در آورد. زمان می برد که آدم بتواند یک جمع بندی در این بحث داشته باشد. بنابراین بحث صغروی اینکه اصلا اجماع وجود دارد یا خیر هم نیاز به بررسی دارد که حالا ما چون بحث کبروی اش را گفتیم که خیلی نمی تانیم احراز کنیم که در زمان معصوم علیه السلام وجود داشته است خیلی وارد بحث صغروی اش نشویم.

خب یک مبحث دیگری در اینجا وجود دارد که مرحوم آخوند به صورت ضمنی در بحث کل شیءٍ مطلق حتی یرد فیه نهیٌ به آن اشاره کرده است. بحث تمسک به استصحاب. ولی خب مرحوم آقای صدر این را به صورت مستقل آورده است. آقایان دیگر هم به عنوان مستقل آورده اند. مرحوم نائینی و مرحوم خوئی و اینها یک مبحث مستقل را عنوان کرده اند تمسک به استصحاب در اثبات برائت. آقای صدر خب خیلی مفصل بحث کرده اند من سعی می کنم یک سری مباحثی که ایشان طرح کرده است حذف کنم که یک مقداری پیشرفت داشته باشیم. کلیات بعضی از نکاتی که به نظرم مفید است و خیلی نیاز به بحث های جانبی ندارد آنها را طرح کنیم. مرحوم آقای صدر می فرمایند که به سه تقریب می شود استصحاب را دنبال کرد. یک تقریب استصحاب عدم تکلیفی که از زمان صغر وجود داشته است. خب کسی که بچه بوده است تکلیف نداشته است و نمی دانیم حالا که بالغ شد این تکلیف متوجهش شده است یا خیر. این یک تقریب. تقریب دوم استصحاب عدم جعل تشریع از اول اسلام. اول اسلام بالاخره جعل یک امری است حادث دیگر. قبلا که جعل نبوده است به تدریج قبل اکمال شریعت، این که جعل نشده بوده است به تدریج قبل جعل صورت می گرفته است و بنابراین استصحاب عدم جعل تکلیف قبل اکمال شریعه را مطرح کنیم. حالا چه قبل از اینکه اصلا شریعت بیاید یا قبل از اکمال شریعت آن هر دو در این تقریب باید مد نظر باشد.

بحث سوم اینکه استصحاب عدم تکلیف قبل از آن موضوع تکلیفی که وجود داشته است. مثلا فرض کنید که من نمی دانم که بر برنج زکات تعلق می گیرد یا خیر. خب قبل از اینکه من برنج دار شوم زکات برنج به گردن من نبوده است. نمی دانم با آمدن برنج در ملک من و روییدن برنج در زمین من آیا زکات برنج تحقق گرفته است یا خیر. استصحاب عدم وجوب زکات قبل از تحقق موضوع را می کنیم. این سه جور استصحاب را مطرح است که یک مقداری بحث هایش با هم دیگر فرق دارد. سه مرحله بحث را دنبال می کند. در مرحله اول بحث می فرمایند که اشکالاتی مطرح شده است در مورد جریان استصحاب. قبل از آن یک نکته را بگویم که در کلمات آقای هاشمی هم به آن اشاره شده است. استصحاب اول و سوم از سنخ استصحاب ناظر به مرحله مجعول است. چون در واقع می خواهد بگوید که حکم فعلی اصلا وجود ندارد. ولی مرحله دوم ناظر بر مرحله جعل است. مرحله جعل است که یک حکم کلی از جانب شارع وارد می شود. همین در نحوه بررسی این استدلالات هم مؤثر است. حالا داشته باشید تا بعدا به آن می پردازیم. اما در مرحله اول بحث که استصحاب حال صغر. یک کلامی مرحوم شیخ انصاری در بعضی از بحث هایش دارد که مرحم آخوند استقراب کرده اند و آن را مطرح کرده اند. مرحوم شیخ فرموده اند که استصحاب باید یا موضوع حکم شرعی باشد یا خود حکم شرعی باشد. بنابراین، اینجا موضوع حکم شرعی نیست عدم حکم شرعی هست. استصحاب، اگر شما با عدم لزوم می خواهید اثبات ترخیص کنید خب مثبت است با عدم الزام اثبات جواز مثبت است. نفس عدم الزام هم که عدم حکم شرعی است. خب مرحوم آخوند هم می گویند که لازم نیست وجود حکم شرعی باشد. استصحاب عدم حکم شرعی هم جاری می شود. خب مرحوم آقای خوئی اینجا اصلا اینکه شیخ طوسی این حرفی را که مرحوم آخوند به ایشان نسبت می دهد گفته باشد را استقراب می کنند می گویند باید مراد شیخ چیز دیگری باشد. اگر ظاهر بدوی کلام شیخ هم این معنا باشد، این قابل استناد به شیخ نیست. نباید این مطلب را به شیخ ما اسناد دهیم. ایشان می گوید که مرحوم شیخ در اعدام ازلیه هم قائل به استصحاب هست. چطور می شود که در این جا اعدام ازلی که یک امر عدمی هست قائل به استصحاب اینجا معنا ندارد که بگوید اینجا عدم تکلیف هست و این حرف ها را مطرح کند. آقای صدر اینجا می گویند که استقراب مرحوم آقای خوئی در جای خودش نیست. و هیچ ملازمه ای بین بحث جریان استصحاب عدم ازلی و جریان استصحاب در ما نحن فیه نیست. می گویند چون مثال های عدم ازلی که از مرحوم یشخ ما دیدیم در فقه، مثال هایی است که عدم ازلی در موضوع حکم جاری کرده اند. مثلا در مکاسب در بحث اینکه ما نمی دانیم فلان شرط مخالف کتاب هست یا نیست، استصحاب عدم مخالفت شرط للکتاب را جاری کرده اند. خب مخالف شرط للکتاب در موضوع بطلان معامله اخذ شده است. و مجرد اینکه ما در موضوع استصحاب عدمی را بخواهیم جاری کنیم لازمه اش این نیست که در حکم هم استصحاب عدم را جاری کنیم. ولی من تعجب می کنم که آقای صدر این چه اشکالی هست به مرحوم آقای خوئی. استصحاب عدم موضوع حکم شرعی چه خصوصیتی دارد؟ یک موقعی است که ما می گوییم که یا باید حکم شرعی باشد یا موضوع حکم شرعی باشد خب امر اثباتی باید باشد خب درست. اینجا نه عدم حکم شرعی را می شود استصحاب کرد نه عدم موضوع حکم شرعی را می شود استصحاب کرد. اگر مرحوم شیخ در عدم موضوع حکم شرعی استصحاب را جاری کرده است باید حتما در عدم حکم هم استصحاب جاری کند و به تعبیر آخر اصلا استصحاب عدم موضوع روحا با استصحاب عدم حکم یکی است. ولو لسانا استصحاب عدم موضوع است ولی آن چیزی که جعل به او تعلق گرفته است و روح اعتبار این است نفی اعتبار حکمی است. ما استصحاب عدم استطاعت که می کنیم در واقع چه کار می خواهیم کنیم؟ می خواهیم بگوییم که شارع وجوب را در حق این آقا جعل نکرده است. استصحاب عدم مطیع بودن آن روح قضیه عدم جعل حکم است. نحوه بیانش فرق دارد. و این مطلب هم واضح است که استصحاب باید، حالا این نکته را هم عرض کنم که آقای صدر بعد خودشان وارد جواب می شوند و می گویند که مرحوم شیخ گفته است که، حرفی که به مرحوم شیخ نسبت داده شده است گفته شده است که مستصحب ما یا باید موضوع حکم شرعی باشد یا خود حکم شرعی باشد. مرحوم آخوند می گوید که مستصحب ما موضوع حکم شرعی باشد یا خود حکم شرعی وجودا أو عدما. هیچ وقت آقای صدر می گوید که نه، لازم نیست نه موضوع حکم شرعی باشد نه حکم شرعی باشد فقط شارع باید بتواند تصرف مولوی کند و الا در یک امر تکوینی هم ممکن است مستصحب ما باشد. این مطلب که مرحوم آقای صدر فرموده اند به السنه و الفاظ بر می گردد. اینکه ما می گوییم که مستصحب باید یا موضوع حکم شرعی باشد یا خود حکم شرعی باشد بازگشت مطلب این است که مستصحب ما باید، یعنی آن استصحاب در واقع جعل حکم مماثل یا عدم جعل حکم است. حالا یا به لسان مستقیم استصحاب حکم یا به لسان استصحاب موضوع حکم. وجودا أو عدما. اگر ما می گوییم که مرحوم آخوند هم می گوید که استصحاب موضوع جاری می شود یا استصحاب حکم جاری می شود وجودا و عدما همه اش یکی است. یعنی در واقع شارع مقدس از آن جهتی که مولویت دارد، مولویت شارع این است که می تواند حکم را جعل کند و می تواند جعل نکند. و استصحاب هم در این چارچوب باید قرار داشته باشد. یا به معنای جعل حکم باشد یا به معنای عدم جعل حکم باشد. حالا نحوه بیانش ولو استصحاب موضوع حکم هم باشد استصحاب موضوع حکم یعنی استصحاب جعل حکم. استصحاب عدم موضوع حکم هم یعنی استصحاب عدم جعل حکم. به یک جا بر می گردد. و تصرف مولوی در موضوع بدون بازگشت به همان استصحاب حکم که معنا ندارد. تصرف مولوی یعنی چه؟ شارع مگر موضوعات خارجی را می تواند تصرف مولوی کند؟ اگر موضوع را شما جعل کردید یعنی حکم را جعل کردید. بله الفاظش اشکال ندارد در مقام بیان در مقام تعبیر در مقام لفظ و اثبات شارع مقدس بگوید که مثلا الخاله کالأم. یا الخاله أمٌ حالا هر طور به کار ببرد یا اینکه بگوید که زوجه الأب لیست بأمٍّ. چه اثبات یک موضوع کند چه نفی یک موضوع کند. حالا اثبات به لسان مستقیم آن موضوع با لسان تشبیه با ادوات تشبیه بدون ادوات تشبیه هر کدام از آنها باشد همین السنه هست. روح همه اینها بازگشت به این است که شارع دو کار می تواند بکند. یا جعل حکم یا عدم جعل حکم. کلام مرحوم آخوند هم این است که اینکه می گوید یا حکم یا موضوع حکم وجودا و عدما، موضوع حکم را هم می گوید در واقع روحش بازگشت به حکم است. در مقام بیان و تعبیر و امثال اینها تفاوت دارد. این است که ایشان کلام مرحوم آخوند را رد می کند و یک مبنای دیگر انتخاب می کند آن مبنا چیزی غیر از کلام مرحوم آخوند نیست. یعنی اگر بازگشت نکند کلام آقای صدر به کلام مرحوم آخوند مطلب ناتمامی است. یعنی شارع مقدس آیا می تواند در موضوع تصرف کند بدون اینکه بازگشتش به تصرف در حکم باشد؟ حق تصرف مولوی در موضوع ندارد. تصرف مولوی در موضوع به اعتبار اینکه حکمش را دارد جعل می کند. وجودا أو عدما. بنابراین کلام مرحوم آقای صدر چیز جدیدی نیست همان کلام مرحوم آخوند است و مطلب هم درست است. استقراب آقای خوئی هم اینجا درست است و این نکته را هم عرض بکنم اصلا تقریب اشکال آقای خوئی این است، ایشان می گوید که در عدم ازلی، عدم در زمانی یقینش به شارع مستند نبوده است چون ازلی بوده است. اینجا که مرحوم شیخ استصحاب می کند می گوید که لازم نیست در زمان یقین به شارع مستند باشد. همین که در زمان شک به شارع مستند باشد کافی است. چون عدم در ازل به شارع مستند نبوده است ولی استمرار العدم به شارع مستند است. همین مقدار که استمرار العدم به شارع مستند باشد کافی است. یعنی این مقدار حد اقل استناد را که استناد در مرحله بقاء است مرحوم شیخ کافی می داند. شما که این را کافی می دانید در جایی که در قبل از آن هم عدمش به شارع مستند بوده است به طریق اولی باید قائل شوید. یعنی در صغر شارع می توانسته است حکم جعل کند حکم جعل نکرده است. آنجا نه تنها عدم الزام در کبر به شارع مستند است بقاء آن به شارع مستند است، حدوثش هم به شارع مستند است. شما در جایی که حدوثش به شارع مستند نیست و فقط بقاء آن به شارع مستند است قائل به استصحاب می شوید در جایی که حدوثش به شارع مستند است نمی خواهید قائل شوید؟ خب اشکال واردی هم هست. استصحاب عدم ازلی اگر جاری باشد استصحاب عدم حکم هم باید جاری شود. و خیلی من تعجب کردم که چرا بحث را این شکلی مرحوم آقای صدر دنبال کرده است. مطالب همان مطالبی هست که مرحوم آقای خوئی و مرحوم آخوند و اینها مطرح کرده اند. آقای حائری اینجا در حاشیه ملاحظه فرمایید می گوید کلام شیخ به یک معنای دیگر است و توضیحاتی می دهد که وارد آن مطلب نمی شویم حالا. که اگر هم به جای دیگر مربوط باشد که خب هیچی اصلا استقراب آقای خوئی هم این است که تفسیر کلام شیخ درست شده است کلام شیخ چیز دیگری است و به این بحث اصلا ارتباطی ندارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد